

محمد تقی سیاه پوش

سنگ لوح نارام سین

- ۱ -

نارام سین نام یکی از پادشاهان بابل است که در هزاره سوم قبل از میلاد میزیسته است. بطور یکدیگر شمن در کتاب خود «ایران» مینویسند قبل از نارام سین کشور بابل در حاشیه غربی فلات ایران نفوذی داشته ولی در زمان او اقوامی که در مناطق مزبور و از ایلام تا ذاب «سکونت داشتند علیه بابل شوریدند و نارام سین آنها را بختی سر کوب کرد.

آقای دکتر گپر شمن در این ذمینه از اتحادیه دوقوم خویشاوند بنامهای لو لو لی و گو تی نام میرند که نارام سین لوح مورده بحث ما را بیاد گار شکست دادن آنان بجای گذاشته است. قوم لو لو لی در ناحیه کرمانشاه - همدان میزیسته اند و قوم گوتی در ناحیه شمالی تر که حدود دریاچه رضایه را نیز در بر میگرفته است. ضمناً آقای دکتر گپر شمن محل لوح را ناحیه شهر زور قید می نمایند که ظاهراً باید جایی در شمال عراق باشد. ماتصویر لوح را نیز از کتاب ایشان نقل می کنیم.

* * *

تصویر سنگ لوح نارام سین بمناسبت قدمت لوح و در همین حال دقت وزیبائی خاصی که دارد در غالب کتابهای من بوط به باستان شناسی بین النهرين و ایران تکرار میشود ولی در هیچ جایی مطلبی از محتواهای آن بیان نمی آید، و این نکته ای است که باید علت آنرا در خصوصیات علم انسان شناسی امروزی جستجو کرد. توضیح اینکه علم انسان شناسی مبتنی بر شکاکیت مطلق است و در نتیجه معمولاً همه شواهد را که بهر نحوی از زمانهای باستانی به یاد گار مانده از حیث جوانب معنوی فرهنگ زمان در پائین ترین سطح ممکنه تعبیر می نماید. اما نحوه تعبیر مزبور نیز این فرض ضمنی را بوجود می آورد که گویا بشر باستانی از حیث استعدادهای دماغی پست تر از بشر مترقبی معاصر بوده است، و در تعریف فرض مزبور نیز این طرز فکر بوجود می آید که آن جوانب معنوی میراث فرهنگی که از زمانهای خبلی باستانی بدست ما رسیده است مبتنی بر خرافات بوده و در نتیجه اصولاً ناجیز نند، والبته تحت چنین شرایطی طبیعی است که مطالبی از قبیل محتواهای لوح نارام سین که احتمالاً با جوانب معنوی فراموش شده ای از فرهنگ باستانی مر بوطند ندیده و مسکوت بماند. ضمناً ندیده ماندن مفهوم محتواهای لوح مزبور با دو عامل دیگر نیز من بوط است. یکی اینکه امروزه میراث فرهنگی که یک پدیده واحد، مرکب و مرتبطی است بین شعب مختلفی از تحقیق تقسیم شده که در قدر سنجش و ارزیابی حقایق دادای معیارهای خاص خود میباشد و در نتیجه شواهدی که با چندین رشته من بوط میگردند ناجار مسکوت میمانند. دیگر اینکه وقتیکه نوعی از شواهد مانند لوح مورد بحث منحصر بفرد بوده و یا از نظر تعداد کم بوده باشد غالباً دانشمندان نمیخواهند

که وقت خود را صرف بررسی آن کنند مخصوصاً اگر درنتجه طرز فکرهای رابع پرتبی که گذشت بدست آمدن نتایج قابل توجه و تدقیق نیز مورد تردید باشد.

اما بدیهی است که در بررسی سوابق تاریخی فرهنگ اصل شکاکیت علمی را بقدرتی تعیین داد که حتی امکانات ناشیه از انسان بودن انسانها نیز از آن سلب گردد. بعبارت دیگر قد مسلم این است که در بررسی سوابق آن میراث فرهنگی که از زمان های مجھول باستانی بدست ما رسیده است در درجه اول باید انسان های مطرح باشند که از جیب استعدادهای هماغی ویدی عیناً مانند بشر امروزی بوده و تمایلات معنوی و خصوصیات فرهنگی آنان با تمایلات معنوی و خصوصیات فرهنگی امروزی ساخت اصولی داشته باشد و وقتیکه چنین کنیم می بینیم که علی الاصول هر آنچه را که در زمینه جوانب معنوی فرهنگی از زمان های گذشته بدست ما رسیده است باید در درجه اول مبنی بریک اصل معقول و منطقی بدانیم که آن مبنی امروزه فراموش شده ولی شاید بر اثر بینشی که جامع جمیع جوانب میراث فرهنگی باشد بتوان بآن دست یافته.

* * *

وقتیکه لوح نارام سین را با یک چنین دید آزادو و سیعی مورد توجه قراردهیم می بینیم که محتوای آن باتکاء نکاتی که در اساطیر و فولکلور و حتی در اصطلاحات و لغات امروزی نهفته است باسانی قابل درک میگردد و راهرا برای دست یابی به خصوصیاتی از فرهنگ ما قبل تاریخی که تا حال مکثوم بوده است باز می کند. در عین حال عکس قضیه نیز صادق است یعنی با درنظر گرفتن اهمیت استثنایی خاصی که علم انسان شناسی معاصر برای شواهد عینی قائل است میتوان مدارکی از قبیل لوح نارام سین را نیز به نوبه خود مؤید و روشنگر متنا و مفهوم اساطیر و فولکلور و اصطلاحات من بوشه دانست.

اما در زمینه قدر متین نتایجی که بعدین طریق بدست می آمد نیز باید دانست که «علم» حتی به شکاکترین و سخت گیر ترین صورت آن نیز در آخرین تجزیه چیزی جز مجموعی از احتمالات نیست، و بدیهی است که هر قدر صراحت احتمالات و تعداد و تنوع آنها بیشتر باشد قدر متین مطلب بیشتر میگردد. ولی ضمناً مأخذ قاطعی نیز برای ارزیابی دقیق قدر متین هر مجموعه ای از احتمالات وجود ندارد، لذا باید بگوئیم که ما مطالب خود را در این مقاله فقط بعنوان احتمالاتی که شایان توجه میباشند مطرح میسازیم - احتمالاتی که زمینه ای در جغرافیای باستانی، زمینه دیگری در معتقدات و مرماس باستانی، و زمینه سومی در ادبیات و فولکلور ایران زمین دارند و اینکه زمینه چهارمی را نیز در سنگ لوح نارام سین مشاهده می کنیم.

نکته نماند که در تحت شرایط فعلی از پیشرفت دانش بحث مابطور یکه ذیلاً خواهد آمد در حاشیه و مرز دانش صورت میگیرد و نه در متن آن، ولی فراموش هم نباید کرد که علی الاصول پیشرفت دانش از مرز آن آغاز میگردد.

نکته دیگری که باید مذکور بشویم این است که آنچه که درباره علم انسان شناسی گفته شد البته چیزی از ادرج و اهمیت کشفیاتی که علم مزبور تا حال بعمل آورده و یا بعد از این

بعمل خواهد آورد نمی کاهد وقصد ما فقط جلب توجه به محدودیت های علم مزبور اذ نظر ارزیابی جوانب منوی فرهنگ ماقبل تاریخی می باشد و بس .

* * *

باری ، وقتیکه بررسی لوح نارامسین را از قسمت مقدم آن یعنی از پائین تابلو شروع کرده و پیش برویم اول با تصویر درختی موadge میگردیم که شاید بر اثر شکستگی های بعدی



سنگ اندکی محو بنظر میرسد . بعد ز درخت مر بود دو صفحه منتظم از مردان مسلح قراردارند که درخت دیگری را احاطه کردند . با درنظر گرفتن آنجه که درباره اتحادیه دو قوم لولوی و گتو تنتی گذشت کمتر میتوان تردید داشت که این دو درخت سمبل و نمودار دو

ویا در حقیقت دو گشور هستند که یکی شکست خورده و کنار گذاشته شده و دیگری در حال محاصره و تسخیر است . *

بعد از صفحه دوم مردان مسلح مردی را می بینیم که به پشت درز پرپای فاتح بزرگ افتاده است . مرد دیگری بزانو در آمده و سعی میکند نیزه ای را از گلو و یا سینه خود بیرون بکشد و مرد سومی دو دست را ظاهرآ بعنوان تصرع بلند کرده است . این سه نفر که بواسطه داشتن گیسوی بلندی که از پشت سر آویزان است از مهاجمین متمایز میگردند مجموعاً اوضاع و احوال قوم شکست خورده ای را مجسم می کنند که درخت زندگیش بحسبت بیگانه افتاده است . در صفحه اول مردان مسلح مردی را می بینیم که دست بطرف درخت زندگی دراز کرده است . با درنظر گرفتن اهمیت درخت زندگی بعنوان سبیولی موجودیت اجتماعی اقوام باستانی ممکن است این دست درازی بمعنی تاراج ملک و یا بهر حال بمعنی نوعی سلطه کامل توأم با ناچیز شمردن مقدسات ملت مغلوب باشد . توضیح اینکه بطوریکه میدانیم بمناسبت ارتباط نزدیکی که در کشورهای باستانی بین دین و دولت وجود داشته در آن زمانها حمله و تاراج اماکن مقدسه ملت مغلوب یکی از خصوصیات و حتی شاید یکی از ضروریات کشورگشائی بوده است ، و بدین طریق باسانی ممکن است که در زمان های بازهم باستانی تری مانند همان دوران نارام سین و قبل از آن دست درازی بدرخت زندگی نیز یک چنین مفهومی داشته باشد . در تأیید این احتمال قرائتی وجود دارد که در آن زمان های خیلی باستانی آخرین و تعیین کننده ترین نبرد در پای درخت زندگی صورت میگرفته است .

* * *

اما جالب ترین قسمت تابلو که هدف اصلی ما را در این مقاله تشکیل میدهد عبارت از قسمت بالائی آن است . در این قسمت کوه عظیم مخرب طی شکلی را می بینیم که بر بالای آن خورشیدی میدرخشید . در پهلوی خورشید شکل دیگری وجود دارد که آن شباهت زیادی به خورشید دارد ولی ظاهرآ ناقص است . توضیح اینکه هسته مرکزی این تصویر نیز عیناً شبیه هسته مرکزی خورشید و مقارن آن است ولی از اشعة آن فقط سه شعاع را می بینیم که باقیست . ضمناً اثربیک دایره کامل را که عیناً پاندازه دایره خورشید بوده کم و بیش مانند هالهای در قسمت بالائی تصویر باسانی میتوان تشخیص داد . بدین طریق قویاً محتمل بنظر میرسد که این شکل نیز در آغاز عیناً شبیه شکل خورشید بوده ولی بعداً قسمتی از آن بحسبت مخربی شکسته و پاک شده است . اما بدین طریق با تصویر دو خورشید در آسمان مواجه می گردیم و طبعاً این سؤال پیش می آید که آیا معنای آن چیست ؟

ما مسئله دو خورشید را در یک مقاله قبلی تحت عنوان «پیرامون داستان ذوالقرنین» (مجله یغما مورخه اردی بهشت ماه ۲۵۲۵) مورد بحث قرارداده ایم ولی بیفایده نخواهد بود که مطلب اجمالاً تکرار گردد . قرائت گوناگونی در زمینه معتقدات باستانی و فوکلور و

* در زمینه سبولیزم درخت رجوع شود به مقاله «بادگاری ازانارک» مجله یغما مورخه

ادیبات و اسامی محل وجود دارد که زمانی چشم و یا چشیده‌های آب‌گرمی بعنوان «چشمۀ آفتاب» شناخته می‌شده[#] و دریک زمان مجهول باستانی چشمۀ مزبور در اذهان عمومی با آفتاب جهان تاب ادغام و با آن اشتباه شده است. بدین طریق اگر تصویر دوم مورد بحث ما در لوح نارام سین نیز تصویر آفتاب باشد، که با حتمال قوی چنین است ما با این نکته بسیار جالب مواجه می‌گردیم که در لوح نامبرده با مرحله بینایین این انتقال و ادغام مواجه هستیم. توضیح اینکه در این لوح جدائی دو آفتاب معلوم و مشخص می‌باشد ولی «آفتاب» دوم بهجای موقبیت زمینی خود در آسمان قرار گرفته است.

اما قرار گرفتن دو آفتاب در آسمان نیز که در وهله اول عجیب و غیرقابل درک بنظر می‌رسد ذ پرتو این اصل که باید این قبیل پدیده‌ها را مبتنی بر یک مبنای منطقی و مقول بدانیم باسانی قابل درک می‌گردد. توضیح اینکه بدین طریق باین نتیجه میرسیم که قراردادن «آفتاب» دوم در آسمان بمنظور نشان دادن ارج و مقام معنوی چشمۀ آفتاب صورت گرفته است ونه بعنوان تعیین مکان مادی آن. اتفاقاً اصطلاح «آسمان بالابردن» و یا «به عرش اعلا رساندن»، بهمنی تجلیل هنوزهم دایران معمول ومصطلح است، گواینکه امروزه این اصطلاح یک چاشنی طنز نیز دارد.

اما با وجود مراتب بالا با حتمال قوی شکل مورد بحث از اول بهمین صورت طرح شده و یا در همان آغاز قصداً بوسیله طراح تخریب شده است و این مطلبی است که قریباً به آن خواهیم رسید. ضمناً و بهر حال این شکل شباهتی به ماه ویاستاره ندارد والبته قراردادن ماه و ستارگان در جنب آفتاب تابان معمول هم نیست، لذا اصولاً باید ارتباط آنرا با چشمۀ آفتاب از هر احتمال دیگری قوی تر دانست.

* * *

آخرین ویکی از مهمترین نکات درباره لوح نارام سین این است که آفتاب جهان تاب درست در قله کوه مخروطی شکل قرار دارد و بدین طریق مطلب بسیار جالب و بسیار معنی داردی را از اساطیر ایرانی بخاطر می‌آورد که می‌گوید: «البرز کوه از دیگر جبال بلندتر است و قله اش باسمان می‌رسد. دریکی از قلل البرز بنام تیشه (TAERA) خورشید و ماه و ستارگان طلوع می‌کنند و در قله دیگری بنام هوکیشی (HUKAIRYA) آب چشمۀ ناهید فرو می‌ریزد . . . الخ»*

اما آیا معنای اینکه خورشید و ماه و ستارگان از یکی از قلل البرز طلوع می‌کنند چیست؟ در جستجوی مبنای معقولی باین مطلب به نکته‌ای می‌رسیم که در فرنگی قبائلی از سرخ پوستان

* علی‌الاصول باید مبنای این نامگذاری را در خصوصیات یک دوران یخیندان جستجو کرد که آسمان قسمت‌های شمالی جهان، منجمله مناطق شمالی فلات ایران از ابر پوشیده و هوای سرد بوده است. ضمناً آثار آخرین دوران یخیندان در مناطق هم عرض ایران شمالی در حدود بیست هزار سال پیش پایان یافته ولی بعد از آن نیز احتمالاً دوران‌های سردی نسی در این حدود روی داده است.

* «اساطیر ایرانی»، بقلم ا. جی. کارنوی ترجمه آفای دکتر احمد طباطبائی

امریکا منعکس است . دائرة المعارف بریتانیکا تحت کلمه «تقویم» در تعریف معلومات نجومی قوم هایی مذکور می نویسد : « احتمالاً طلوع و غروب آفتاب بر روی وجوده زمینی ثابتی مورد دقت قرار می گرفته تا بدانوسیله تقویم اصطلاح گردد . در این زمینه این روایت قبائل تول تک (TOLTEC) و کاچی کل (CAHCHIQEL) که می گوید اجداد آنها انتظار آفتاب را می کشیدند آموزنده است و احتمالاً مربوط به ملاحظه آفتاب باین ترتیب و بنظرور اصلاح تقویم می باشد . اسناد تاریخی قبیله کاچی کل جاهای مختلفی را که هر قبیله آفتاب خود را می دید « ذکر می کنند .

بدین طریق قویاً محتمل بنظرمی رسد که منظور از «طلوع آفتاب و ماه و ستار گان» در یکی از قلل البرز کوه این است که دریک زمان باستانی با استفاده از یکی از قلل البرز و یا شاید فقط آفتاب یا ماه را رصد می کردند . صمناً در این زمینه که اجداد قبیله کاچی کل «انتظار آفتاب را می کشیدند» خیلی جالب است که بطوریکه از معنای کلمه «مترصد» بر می آید کلمه «رصد» نیز بمعنی انتظار کشیدن است . یعنی انتظار می کشیده اند تاجرم آسمانی مورد نظر به معاذات علامت زمینی مورد نظر رسد .
«بعده دارد»

از کتاب طرفه ها

نوشته اقبال یغمائی

غیرت

در جنگک ترافق لکار که روز ۱۲۱ کتیر ۵ میان انگلیس و فرانسه روی داد نلسن دریادار انگلیس در تئکنا ماند و از چاره گری در عاند . در آن دقایق بیم انگیز هر چه اندیشید راه رهایی و پیروزی بر خصم را نیافت . ناچار خطاب به ناویان و جاشوان و سپاهیان زیر فرمان خود گفت :

«ای هم رزمان سخت کوش و دلیر وغیر تمند ، چنین پندارید که فرمانده شما در جنگک با دشمن کشته شده و باید هر کدام جانانه وظیفه خود را به وطن ادا کنید . من نظمات و مقدرات جنگک را از میان برداشتم ، شما دانید و همت وغیر تنان .»

بدین گفتار کوتاه و شور انگیز ، خون در تن مردان جنگی جوشیدن گرفت و چنان دلیرانه به دشمن حمله بر دند که پیروز شدند .